

معرفی کتاب

توسعه، فقر فرهنگ، و سیاست اجتماعی^۱

بریج موهان

مهدی ابراهیمی^۲

کتاب توسعه، فقر فرهنگ، و سیاست اجتماعی به قلم بریج موهان (استاد گروه مددکاری اجتماعی دانشگاه لوئیزیانا) نوشته شده و نخستین بار در سال ۲۰۱۱ از سوی انتشارات پالگریو در ۲۱۸ صفحه به بازار نشر عرضه شده است. دو مضمون اساسی کتاب عبارت‌اند از: ۱. فقر به‌منزله مفهومی سیاسی (نه پدیده‌ای صرفاً اقتصادی) و ۲. نقد مفهوم مشهور اسکار لوئیس^۳ یعنی فرهنگ فقر؛^۴ مفهومی که علت و معلول را به‌شکل مبهم و مغشوش مطرح کرده است. در دیدگاه موهان، گروه‌های فرودست، در جوامعی که با توسل به فرآیندهای قهرآمیز سیاسی و ایدئولوژیک به فقر مشروعیت می‌بخشند، به ایجاد ضدفرهنگ‌های مقاومت و بقا گرایش دارند تا بتوانند تحت استثمار و محرومیت دوام آورند. بحث او از قدرت و مقاومت در برابر آن در زمینه‌ای جهانی مطرح شده و رنگ‌وبوی فوکویی دارد. شیوه زندگی‌ای که لوئیس بدان فرهنگ فقر می‌گوید، در واقع، ضدفرهنگ‌های بقا در وضعیت‌هایی به‌لحاظ اجتماعی ناعادلانه هستند. بنابراین، برداشت لوئیس از شیوه‌های زندگی گروه‌های فرودست باید معلولی در نظر گرفته شود که علتش فرهنگ‌های فقر جامعه‌ای^۵ هستند؛ فرهنگ‌هایی که بی‌عدالتی را دوام می‌بخشند و آن را مشروع جلوه می‌دهند. پرسش اساسی این کتاب را می‌توان این‌گونه مطرح کرد: آیا انسان‌ها می‌توانند از این بی‌عدالتی‌های به‌طور اجتماعی ساختمند^۶ - از سطح محلی تا جهانی - فراگذرند و فقر دامنه‌داری را زیر سؤال ببرند که فرهنگ‌های رایج فقر به آن دوام بخشیده‌اند؟ موهان می‌گوید آری، اما به شکل مشروط.

^۱Mohan, Brij (2011) *Development, Poverty of Culture, and Social Policy*, New York: Palgrave Macmillan, 218p.

^۲ کارشناس ارشد توسعه اجتماعی، دانشگاه تهران، mehdi16359@gmail.com

^۳ Oscar Lewis

^۴ Culture of poverty

^۵ Societal

^۶ Socially structured

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲۲

مسائل اجتماعی ایران، سال ششم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۸۲-۱۹۱

کاستن از بی‌عدالتی و فقر، مستلزم وانهادن آگاهی طایفه‌ای و قبیله‌ای و عقلانیت ذهنی کنونی است. ما نیازمند آگاهی و فرهنگ جهان‌شمول و عقلانیت عینی هستیم و نیز گسترش نهادهای همیار اجتماعی و جهانی. به باور نویسنده کتاب، اگرچه مدرنیزاسیون باید با کاربرد علم، تکنولوژی و خرد در امور روزمره همراه باشد، این فرآیند توسعه انسانی و اجتماعی، به منع اضطراب و از خودبیگانگی بدل شده است.

مفهوم فرهنگ فقر لوئیس، چند دهه به‌منزله فراتر از مطرح بود، اما موهان می‌گوید این فقر فرهنگ^۱ است که به شیوه‌های مختلف به استمرار فقر می‌انجامد. ایده فقر فرهنگ به‌منابۀ مضمونی یکپارچه‌کننده، ناظر به پویایی نابرابری و بی‌عدالتی و مداخلات متناظر با آنهاست. این ایده، نقدی بر زرق و برق‌های توسعه‌گرایی^۲ معاصر است و اینکه رویکردهای سلطه‌گرا در این عرصه - از کمک خارجی تا ملت‌سازی و تهاجم نظامی - نتوانسته‌اند اوضاع جهان سوم را تغییر دهند. هدف اصلی از طرح ایده فقر فرهنگ، انسانی‌کردن گفتمان‌ها درباب برخی از مهم‌ترین مسائل قرن بیست‌ویکم است. موهان از سفسطه رویکردهای توسعه سخن می‌گوید و اعتقاد دارد که افراد، رویدادها و نهادها را نمی‌توان جدا از جامعه، علم و حکومت در نظر گرفت. فقر فرهنگ، به‌بهای دستیابی به دموکراسی جهانی، فقر را دائمی می‌کند، اما دستورکار جدید توسعه اجتماعی^۳ که بخشی از این کتاب بدان اختصاص یافته است، تغییری بنیادین در نگرش‌های مردم‌گرا^۴ پدید می‌آورد و نیازها، منابع و انتخاب‌ها را در طرحی که به‌لحاظ منطقی انسان‌گرایانه است در کنار هم قرار می‌دهد. این دستورکار جدید (به‌منابۀ سازه‌ای برضد مخاطرات فقر فرهنگ)، شامل سه دیدگاه است: ۱. هم‌زیستی نظم و هماهنگی در جامعه مدنی؛ ۲. تقدم نظم بر آزادی؛ ۳. نقش عدالت اجتماعی در اعتباربخشیدن به نظم و آزادی. نویسنده کتاب تلاش کرده است رویکردی جهانی، کل‌نگر و بین‌رشته‌ای به مسائل توسعه داشته باشد.

به‌لحاظ ساختاری، این کتاب شامل سه بخش و پانزده فصل است. بخش اول با عنوان «فرهنگ توسعه»، چهار فصل را دربرمی‌گیرد. فصل اول: «نظریه‌پردازی درباب فقر فرهنگ به بحث از سازه فقر فرهنگ اختصاص یافته است که به‌نظر موهان، اصول جزمی درباب فقر را واسازی می‌کند. نویسنده در این فصل خواهان اسطوره‌زدایی^۵ از فرهنگ فقر است.

¹ Poverty of culture

² Developmentalism

³ Social development

⁴ Populist

⁵ Demythologize

او با انتقاد از عملکرد اندیشمندان علوم اجتماعی، سیاست‌گذاران و متصدیان رفاه اجتماعی در صورت‌بندی و اجرایی‌شدن مفهوم فرهنگ فقر طی پنجاهه گذشته، توسعه اجتماعی - انسانی را پیامد همبستگی طبیعت- تربیت^۱ می‌داند که فرهنگ موجب انتقال آن می‌شود. حتی در وضعیت‌های مترقی توسعه اجتماعی، این فقر فرهنگ (نه فرهنگ فقر) است که پیشرفت را کند می‌کند. نویسنده کتاب تلاش کرده است بر فقر فرهنگی تأکید کند تا صرفاً بر محرومیت و طرد اجتماعی- اقتصادی. او می‌گوید مفهوم فقر فرهنگ از مقصرش‌مردن قربانی اجتناب می‌ورزد و ریشه‌های فقر را در اوضاع و جوّ سیاسی جست‌وجو می‌کند. در فصل دوم: «توهم توسعه»، امکان توسعه اجتماعی صلح‌آمیز به‌منزله پروژه کلان دگرگونی اجتماعی - جهانی بررسی شده است. سه فرض اصلی این فصل عبارت‌اند از:

۱. توسعه اجتماعی و انسانی، هم به‌لحاظ کارکردی و هم از نظر ساختاری، مبتنی بر هم‌زیستی^۲ هستند؛
۲. سیستم‌های دانش، حکمرانی و الگوهای فرهنگی ما نیازمند کاربست رویکردهای چندخطی‌اند؛
۳. توسعه صلح‌آمیز افسانه‌ای بیش نیست، مگر اینکه این سیستم‌ها و رویکردها به شکل جهان‌شمول انسانی شوند.

نویسنده در فصل سوم کتاب: «آشفنگی توسعه‌گرایی»، رهیافت‌های توسعه ملی و بین‌المللی را رهاورد سازوکارهای بوروکراتیکی دانسته که مراکز قدرت از بالا به پایین و در تلاش برای ملت‌سازی به کار می‌گیرند. توسعه‌گرایی به‌منابۀ مفهومی ایدئولوژیک، به دیدگاه‌های خطی و سفسطه‌آمیزی منجر شده که سرشتی غارتگرانه دارند. موهان می‌گوید رویکردهای توسعه‌گرا، متکی بر مفروضات نواستعماری‌اند؛ مفروضاتی که به مداخلات اجتماعی مشروعیت می‌بخشند. از نظر او، توسعه‌گرایی قربانی دستاوردهای محدود خودش شده است. موهان به توسعه اجتماعی نیز همچون سازه‌ای نواستعماری می‌نگرد و آزادی انسان، بدون برابری و عدالت اجتماعی، را ضد توسعه می‌خواند. او اعتقاد دارد که هر نظریه‌ای درباره توسعه اجتماعی جدید، ضرورتاً باید ضدهژمونی باشد. در فصل چهارم: «خطمشی سیاسی توسعه»، نویسنده با اشاره به اینکه توسعه انسانی و اجتماعی نمی‌تواند جدا از فرهنگ سیاسی جامعه‌ای معین رخ دهد، به بررسی ماهیت خطمشی‌های سیاسی‌ای پرداخته که می‌توانند سد راه توسعه باشند. این فصل بر سه فرض اصلی اتکا دارد: ۱. قانون موسوم به احیای اقتصادی^۳ (۲۰۰۹) تأثیری جهانی بر آینده سیاست‌گذاری و توسعه

¹ Nature-nurture

² Symbiotic

³ Economic recovery

اجتماعی خواهد داشت؛ ۲. آنچه اتحادهای جدید پساامریکایی^۱ خوانده شده، روابط درون جامعه‌ای و میان جامعه‌ای را به لحاظ کیفی تغییر خواهد داد؛ ۳. پیوند خط‌مشی‌های سیاسی و اقتصادی ماهیت همه مدل‌های ملت‌سازی را به شکل بنیادی دگرگون خواهد کرد. نویسنده در این فصل، تأکیدی ضمنی بر چندخطی بودن پویایی جامعه‌ای دارد؛ پویایی‌هایی که رفتارهای فردی- نهادی، تعاملات دولت- جامعه و پیکربندی‌های^۲ نظریه- عمل را شکل می‌بخشند.

بخش دوم کتاب با عنوان «ذهن تاریکی»^۳، چهار فصل را دربرمی‌گیرد. فصل پنجم کتاب «پایان جهان سوم»، نقدی بر اندیشه موسوم به جهان پساامریکایی است. این اندیشه که فرید زکریا^۴ (۲۰۰۸) آن را مطرح کرده است، از پایان جهان تک‌قطبی و ظهور دیگران^۵ بحث می‌کند. زکریا معتقد است که جهان از ضدامریکاگرایی در حال حرکت به پساامریکاگرایی است. او می‌گوید اگرچه در سطح سیاسی- نظامی همچنان در جهانی با یک ابرقدرت زندگی می‌کنیم، در ابعاد دیگر (صنعتی، مالی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی)، توزیع قدرت در حال تغییر است و سلطه آمریکا مخدوش شده است. بحث موهان این است که این واقعیت‌های قومی و نژادی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و اقتصادی زندگی‌اند که تعیین می‌کنند چگونه فرآیندهای جامعه‌ای و نیازهای انسانی برای دستیابی به اهداف ملی هم‌گام شوند. او از تقسیم‌بندی‌های جدید و فزاینده میان ملت‌ها صحبت می‌کند و آن را پیامد ناخواسته جهانی شدن می‌انگارد. او باور دارد که نه برخورد تمدن‌ها، بلکه کشاکش دائمی بر سر قدرت است که بشر را به چنددستگی کشانده و به مثابه نیرویی علیه شکل‌گیری جامعه مدنی عمل می‌کند. در فصل ششم: «ظهور دیگران»، نویسنده از رویدادهای جهانی مهم سی سال اخیر یاد کرده است که پارادایم‌های توسعه اجتماعی و انسانی را تغییر داده‌اند: گرم شدن زمین، جهانی شدن، افول سرمایه‌داری، ظهور دیگر قدرت‌ها (درکنار آمریکا)، فروریختن دیوار برلین، واقعه ۱۱ سپتامبر، عراق‌سازی^۶ و بنیادگرایی مذهبی. او معتقد است که سرمایه‌داری افسارگسیخته و رفاه‌گرایی استعماری نمی‌توانند دگرگونی‌های ساختاری را (که منشأ توسعه اجتماعی- انسانی هستند) تسهیل کنند.

¹ New Post-American Alliances

² Configurations

³ The Mind of Darkness

⁴ Fareed Zakaria

⁵ Rise of the Rest

⁶ Iraqification

جان مایه مباحث فصل هفتم کتاب که «ناخوشایندی اظهارات کلیشه‌ای» نام دارد، رنج هرروزه انسان‌ها در تلاش معمول برای بقاست. نویسنده، بسیاری از ما را هم قربانی و هم عامل این وضعیت دردناک می‌داند و در این زمینه به تبیین‌های اخلاقی و سیاسی گفتمان‌های عقلانی و غیرعقلانی اشاره می‌کند. اگرچه اخلاقیات و خرد، ضرورتاً سازگار نیستند، یک جامعه انسانی مسئول به هم‌زیستی این دو مفهوم نیاز دارد. نویسنده ضمن بحث از ماهیت خشونت لجام‌گسیخته که سرشت مدنی جامعه معاصر را به شدت تهدید می‌کند، از فرقه‌ها، اصول جزمی و عقاید ایدئولوژیک مدرن به منزله خطری بسیار بزرگ‌تر از اعتقادات زمان‌های گذشته سخن گفته است. او همچنین از نقش تروریسم مدرن در منزوی کردن، کنترل، استثمار و نابودی انسان‌ها بحث کرده است. فصل هشتم: «جنگ کاستی جدید در هند: باستان‌شناسی یک تعارض دیرینه»، کاست نوعی نظام نابرابری مبتنی بر قشربندی، سازه‌های اجتماعی، نظام بسته نابرابری نهادینه‌شده، ناهنجاری مفهومی و منبع کشاکش دائمی دانسته شده است که تفسیرها و شیوه‌های عملی که به کار می‌گیرد بر هر شکلی از گفتمان‌های عمومی و اجتماعی در هند اثر گذاشته است (مانند مفهوم نژاد در ایالات متحده). مفهوم جنگ کاستی بر این فرض مبتنی است که تعارض‌های گروهی، موجب تضعیف سنت‌های آشکارا سودمند جامعه دموکراتیک می‌شوند. جامعه‌شناسان غربی البته کاست را عموماً از جنبه رشد تکاملی جامعه‌ای که در جست‌وجوی همبستگی است بررسی می‌کنند.

بخش سوم کتاب با عنوان «سیاست اجتماعی تغییرپذیر»^۱، شامل هفت فصل است. بحث نویسنده در فصل نهم کتاب: «آزمون سخت خرد»، این است که اگرچه در زمانه خرد و تعقل زندگی می‌کنیم، بی‌خردی به واقعیتی فراگیر بدل شده است. پرسش این است که علوم انسانی چگونه می‌تواند به حل این تناقض انسانی خودویرانگر کمک کند؟ موهان می‌گوید موفقیت‌های علمی پیشرفت اجتماعی را تضمین نمی‌کند. وی مباحث این فصل را بر سه فرض اصلی استوار کرده است: ۱. علومی که با پدیده‌های اجتماعی سروکار دارند در شکل‌دهی به آینده ما نقش دارند؛ ۲. رویکردهای اجتماعی در گذشته و حال، غالباً گرفتار ادعاها و زرق‌وبرق‌های بی‌حاصل بوده‌اند؛ ۳. برای رسیدن به جامعه‌ای که برای وجود انسان ارزش قائل است، دانشمندان علوم اجتماعی باید خود حرفه‌ای‌شان را منصفانه تحلیل و واکاوی کنند. در فصل دهم با عنوان «بازنگری در مداخلات اجتماعی: به سوی یک علم تغییر»، نویسنده از مداخلات اجتماعی به مثابه واکنشی به تضادهای فردی- جامعه‌ای نام

¹ Transformative

برده است و می‌گوید این مداخلات باید دانش‌محور، عقلانی، پیشگیرانه و انسان‌گرایانه باشند. سه فرض اصلی این فصل بدین قرار است: ۱. هر مداخله‌ای، خاصه اجتماعی، باید از نیروهای توجیه‌ناپذیری که بر توسعه انسانی اثر می‌گذارند پیشگیری کند و بر آنها تسلط یابد؛ ۲. آنچه به روش‌های مداخله اعتبار می‌بخشد، پیامد مداخلات است؛ ۳. مبادله آزاد اطلاعات و تحقیقات، پیش و پس از نتیجه‌گیری ضرورت دارد. نویسنده همچنین به سه اصل مداخلات اجتماعی اشاره کرده است: ۱. فهم دیالکتیک‌های رفتار انسانی برای طراحی مداخلات اصلاحی تغییرپذیر؛ ۲. کاربست قراردادهای اجتماعی نوشته در جهت دگرگونی اجتماعی مطلوب؛ ۳. طراحی مداخلات اجتماعی، فراتر از محدودیت‌های یک اقلیم یا عرف خاص. در فصل یازدهم، «بازاندیشی مددکاری اجتماعی بین‌المللی»، نویسنده اشاره می‌کند که مددکاری اجتماعی به‌منزله رشته‌ای دانشگاهی باید مشروعیت خود را درون چارچوبی میان‌رشته‌ای به‌دست‌آورد. دوگانگی‌ها، تضادهای نظریه و عمل، و ابهامات سیاسی، فرهنگی، سازمانی و برنامه‌ای از جمله معضلات این رشته است. موهان اعتقاد دارد که عینیت مددکاری اجتماعی، توهمی مفهومی است و همین‌که یک شیوه عمل اجتماعی بتواند کارایی خود را با ارایه راه‌حل‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت نشان دهد کافی است. نویسنده در فصل دوازدهم، «شیوه‌های عمل اجتماعی در زمانه مشکلات»، سه پرسش محوری را دستمایه کار خود قرار داده است: ۱. چگونه می‌توانیم کلیت‌باوری^۱ را همچون راهبردی جهانی برای ارتقای چشم‌اندازهای صلح و توسعه پایدار در برابر ویرانگری فقر و جنگ نهادینه کنیم؟ ۲. چگونه می‌توانیم به ارزش‌ها و روش‌های مددکاری اجتماعی، با تأکید بر تنوع، عدالت و فهم میان‌فرهنگی، شکل جهان‌شمول ببخشیم؟ ۳. چگونه می‌توانیم با بهره‌گیری از ارزش‌های بین‌المللی‌گرا و بالاترین استانداردهای اخلاقی، شیوه‌های عمل اجتماعی را به فراسوی مرزهای ملی سوق دهیم؟ در دیدگاه موهان، دستورکار جدید مددکاری اجتماعی را باید در پیوستاری زمانی- مکانی در نظر بگیریم و هفت عنصر را در آن مفهوم‌پردازی کنیم: فرهنگ، ارزش‌ها، علم و تکنولوژی، ایدئولوژی و اعتقادات، حکمرانی و سازمان‌دهی، آموزش، و روابط اجتماعی. او مسائل جدید پیش روی مددکاری و توسعه اجتماعی را نیز در سه دسته جای داده است: جهانی، فرهنگی- ایدئولوژیک، و حرفه‌ای- درون حرفه‌ای.

در فصل سیزدهم کتاب: «توسعه اجتماعی جدید: یک تغییر پارادایمی»، از توسعه اجتماعی به‌منزله فرآیند پسامادی دگرگونی انسانی- جامعه‌ای یاد شده که در جست‌وجوی

¹ Universalism

برساختن هویت‌های مردم، اجتماعات و ملت‌هاست. توسعه اجتماعی به‌منظله فرآیند توسعه مجدد،^۱ مستلزم پابندی به بهزیستی فردی و متکی بر اصول داوطلبانه است و از جمله هدف‌های آن، ایجاد فرصت برای شهروندان به‌منظور تعیین نیازها و مشارکت در تصمیماتی است که بر زندگی‌شان اثر می‌گذارد. به‌عقیده موهان، نظریه‌پردازی از توسعه اجتماعی با اتکا به چارچوب‌های تحلیل قدیمی فردگرایانه- جمع‌گرایانه، ساده‌انگارانه است. او به اهمیت سه مقوله مدرنیته، ایدئولوژی و پسااستعمارگری در رابطه با تحول نهادهای اساسی (اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) اشاره می‌کند و نقش این موارد را در تعیین ویژگی‌های توسعه اجتماعی مختص هر جامعه برجسته می‌داند. بخشی از این فصل به ویژگی‌های دو مدل رایج توسعه اختصاص یافته است؛ مدل بالا به پایین^۲ که دولت‌گرا، عمودی، مرکزگرا و متمرکز، اقتدارگرا و ضدگفت‌وشنودی^۳ است و مدل پایین به بالا^۴ که متکی بر مردم، افقی، مرکزگرایز و تمرکززدا، و شبه‌گفت‌وشنودی^۵ است. نویسنده با توجه واقعیت‌های جهان، بازاندیشی هر دو مدل را ضروری می‌داند.

در فصل چهاردهم: «اوضاع کنونی حقوق بشر»، از درهم‌تنیدگی حقوق بشر و احساس وظیفه شهروندان بحث شده است. نویسنده حقوق بشر را بنیان جامعه مدنی دانسته و در این زمینه به وضعیت دو کشور آمریکا و هند پرداخته است. او با اشاره به وضعیت زنان، فقرا و اقلیت‌ها در این دو کشور، از شدت طرد و محرومیت در سطوح مختلف این دو جامعه انتقاد کرده است. موهان انسانیت‌زدایی را پیامد مهم بحران‌ها و تهدیدهای وجودی تلقی می‌کند.

در فصل پانزدهم کتاب: «زبان ویژه^۶ تغییر: آینده علوم اجتماعی»، نویسنده از دوران کنونی با صفت پساییدئولوژیک یاد کرده و از اثر شگرف ظهور و افول ایدئولوژی‌ها بر تحولات علوم اجتماعی سخن گفته است. او اعتقاد دارد که در بررسی پیامدهای علوم اجتماعی به‌طور عام و جامعه‌شناسی به‌طور خاص، باید به آنچه خودشیفتگی فردی- نهادی^۷ این علوم نام نهاده توجه کرد. نویسنده کتاب، جامعه‌شناسی در قرن بیست‌ویکم را محل تلاقی اندیشه‌های گوناگون دانسته است؛ بی‌آنکه قطعیت و یقینی برآمده از یک کانون

¹ Redevelopment

² Top-Down

³ Anti-Dialogical

⁴ Bottom-up

⁵ Quasi-Dialogical

⁶ Idiom

⁷ Institutional-Individual Narcissism

مشخص در کار باشد. او از لزوم پایبندی علوم اجتماعی به جست‌وجوی معنا و تفسیرهایی که شناخت فرآیندهای انسانی و ساختارهای اجتماعی را ممکن می‌سازند بحث کرده و در رویکردی مشابه با برگر و لاکمن،^۱ بررسی واقعیت زندگی روزمره را بنیان جامعه‌شناسی شناخت تلقی کرده است.

به‌طور کلی، آنچه در بررسی کتاب‌هایی از این دست حائز اهمیت است، کاربرد آنها در مواجهه با مسائل اجتماعی جامعه خودمان است. نویسنده کتاب با پیش‌کشیدن جنبه‌های غیراقتصادی فقر، از نگاه کلاسیک و تک‌بعدی فقر درآمدی فاصله گرفته است. در جامعه ایران، نگاه سنتی اقتصادی به فقر همچنان غلبه دارد و ابعاد غیرمادی محرومیت معمولاً کمتر در کانون توجه قرار می‌گیرد. نکته دیگری که به‌درستی در کتاب مطرح شده این است که گروه‌های فرودست، پذیرنده منفعل و بی‌چون و چرای سیاست‌های دولت‌ها نیستند و ساز و کارهای واکنشی خود را دارند. جان‌مایه مباحث کتاب، حفظ شأن انسان‌ها در فرآیند توسعه است. انسانی‌کردن دستورکارهای توسعه و بوروکراتیزه‌شدن غیرضروری سازوکارهای توسعه ملی، مواردی هستند که سیاست‌گذاران توسعه در کشورمان باید توجه ویژه‌ای به آنها داشته باشند. نویسنده با رد رویکردی که فقرا را مسئول فقرشان تلقی می‌کند و تأکید بر نقش فرهنگ سیاسی در توسعه انسانی و اجتماعی، به مسئولیت‌های دولت اشاره می‌کند و از اهمیت چندخطی دیدن رویکردهای دانشی و حکمرانی سخن می‌گوید. او منتقد سرمایه‌داری لجام‌گسیخته است و از مطلق‌انگاری سیاست‌های اجتماعی و خطی‌بودن مدل‌های توسعه اجتماعی نیز انتقاد می‌کند، اما پرسش این است که آیا در سطح سیاست‌گذاری و حتی آکادمیک جامعه ما، درک صحیحی از دو مفهوم سیاست اجتماعی و توسعه اجتماعی و الزامات آنها وجود دارد؟ آیا کاربرد این دو مقوله در پیشگیری یا کاهش مسائل اجتماعی ایران به‌اندازه کافی تبیین شده است؟ تعداد کتاب‌ها و مقالات معطوف به این مفاهیم در کشورمان بسیار کم و ناکافی است. فقدان گفتمان مستقل سیاست اجتماعی در جامعه ما، برنامه‌ریزی برای تدوین چنین سیاست‌هایی را دشوار ساخته است، درحالی‌که در کشورهای اروپایی، چندین دهه است که به شکل جدی به این مباحث (بر محور مسائل رفاهی) پرداخته می‌شود.

نویسنده در این کتاب از لزوم هم‌زیستی فرآیندهای توسعه اجتماعی و توسعه اجتماع محلی^۲ سخن گفته است. در کشورهای غربی هنگامی که از این مسائل بحث می‌شود

^۱ Berger and Luckman

^۲ Community Development

معمولاً دولت به دنبال اجرای مباحثی است که در سطح علمی و دانشگاهی جریان دارد، اما در ایران ارتباط میان سطوح سیاست‌گذاری و دانشگاهی آن‌چنان که باید نیست. نویسنده کتاب، علاوه بر نقد مدل توسعه بالا به پایین، پیامدهای منفی احتمالی مدل پایین به بالا را نیز مطرح کرده است (مثلاً بی‌هنجاری و فقدان نظم). این مسئله که در کمتر کتابی بدان پرداخته شده، ناظر به این است که به هیچ‌کدام از رویکردهای توسعه نباید نگاه آرمان‌گرایانه داشت. این نگاه هنوز هم در بخشی از سیاست‌گذاران و دانشگاهیان کشورمان دیده می‌شود.

نویسنده البته در بحث از مداخلات اجتماعی به حد و مرز این مداخله‌ها اشاره نکرده است و اینکه آیا این مداخله‌ها، که برای از بین بردن موقعیت‌های مخاطره‌آمیز طراحی می‌شوند، خود نمی‌توانند به مانع توسعه اجتماعی و انسانی بدل گردند؟ همچنین تلاش نویسنده برای طرح مباحث به شکل انضمامی، بر جنبه نظری بحث‌ها سایه افکنده است. به علاوه، جدا از اجتناب‌ناپذیری برخی تکرارها، کتاب در پاره‌ای از موارد دچار کلی‌گویی و تکرار شده است. قوت‌های کتاب اما در تأکیدهایی از این دست نهفته است: در طراحی سیاست‌ها برای مقابله با مسائل اجتماعی، باید به دیالکتیک سیاست‌گذاری به‌مثابه نیرویی پویا در دگرگونی اجتماعی توجه کرد. این سیاست‌ها از نیازهایی برآمده‌اند که نمی‌توان به‌سادگی، کمی یا پیش‌بینی‌شان کرد. بدین ترتیب، در مواجهه با مسائل اجتماعی، نمی‌توان از رویکردهای تک‌بعدی، خطی، ایستا، مطلق، واکنشی صرف، غیرعلمی و غیرانسانی انتظار موفقیت داشت.